

بررسی اقدامات و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی عمر بن عبدالعزیز از نگاه مورخان اسلامی

حسین آلیاری^۱

بتول ناجی راد^۲

چکیده

این پژوهش درصدد بررسی اصلاحات و اقدامات اقتصادی و اجتماعی عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی از دیدگاه مورخین اسلامی می‌باشد. بر این اساس یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که مورخین اسلامی در ارزیابی اقدامات اقتصادی و اجتماعی عمر بن عبدالعزیز به دو گروه تقسیم شده‌اند؛ اکثر آنها از او چهره‌ای مثبت و خلیفه‌ای عادل، زاهد و راشد را ترسیم می‌کنند و با تکیه بر اعمال مثبت او از نکات منفی زندگی‌اش چشم‌پوشی کرده و درصدد توجیه سؤالات اساسی در خصوص مشروعیت خلافت او برآمده‌اند. اما گروهی دیگر نگرشی مثبت به او ندارند و مدارک تاریخی موجود هم تا حدی این دیدگاه را تأیید می‌کند. بنابراین مطالعه‌ای همه‌جانبه در مورد اقدامات و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی عمر بن عبدالعزیز حاکی از آن است که وی بعد از به خلافت رسیدن با استفاده از شیوه عدالت محورانه دست به اصلاحات اجتماعی، اقتصادی در دولت زد. که این اقدامات از نگاه اکثر مورخان مورد تمجید قرار

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی شبستر.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی شبستر.

yalda.kopoloo_a@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۴/۳

گرفته است؛ به طوری که عده‌ای از آنان در آثار خود سعی در جدا نمودن وی از سایر خلفای بنی‌امیه برآمده، حتی تغییر مشی سیاسی او را ناشی از تربیت وی در مدینه دانسته‌اند. اما مورخان دیگر با برشمردن دلایلی چون نارضایتی عموم مردم و از جمله شیعیان از دولت اموی و فعالیت داعیان عباسی در این دوره، اصلاحات عمر بن عبدالعزیز را از روی سیاست و شرایط زمانه برشمرده‌اند.

واژگان کلیدی: عمر بن عبدالعزیز، امویان، اصلاحات اقتصادی و اجتماعی، مورخان اسلامی.

مقدمه

عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم یکی از خلفای اموی است که نسبت به سایر حاکمان این سلسله از وجهه نسبتاً بهتری برخوردار است. تولد او به سال ۶۱ یا ۶۲ ه. ق بوده است. (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۶، ۱۹؛ طبری، ۱۳۷۵، ج ۹، ۳۸۰۷) مادر عمر، ام عاصم؛ دختر عاصم بن عمر بن خطاب بوده است. (یعقوبی، ۱۳۷۱، ج ۲، ۲۶۱) عمر بن عبدالعزیز از سال ۹۹ تا ۱۰۱ هجری خلافت کرد. از زندگی او تا قبل از حکومت، اطلاع زیادی در دست نیست. منابع به زندگی او در مدینه اشاره دارند. در سال ۸۵ هجری عبدالملک بن مروان او را از مدینه فراخواند و دخترش فاطمه را به همسری او در آورد و او را استاندار منطقه

«خناصره»^۱ نمود. (ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۹، ۱۹۳؛ طقوش، ۱۳۸۰، ۱۴۲) پس از به قدرت رسیدن ولید بن عبدالملک در سال ۸۶ هجری، عمر بن عبدالعزیز همچنان استاندار منطقه خناصره باقی ماند. سال ۸۷ هجری ولید بن عبدالملک او را در سن ۲۵ سالگی به حکومت مدینه گماشت. (ابن سعد، پیشین، ج ۶، ۱۹؛ طبری، پیشین، ج ۹، ۳۸۰۷) در همین سال در حالی که حاکم مدینه بود، از طرف ولید سالار حج شد. (طبری، پیشین، ج ۹، ۳۸۱۴) عمر مدت شش سال استاندار مدینه بود. سال ۹۳ هجری ولید بنا به درخواست حجاج بن یوسف او را از استانداری مدینه عزل کرد. (همان) در دوره سلیمان بن عبدالملک (۹۶ تا ۹۹ ه.ق) عمر حکم مشاور او را داشت و پس از مرگ سلیمان عمر بر جنازه او نماز خواند. (ابن سعد، پیشین، ج ۶، ۲۸؛ طبری، پیشین، ج ۹، ۳۹۴۳) سلیمان بن عبدالملک بنا به گفته خودش برای جلوگیری از فتنه، عمر بن عبدالعزیز را جانشین خود قرار داد. (ابن خلدون، پیشین، ج ۲، ۱۲۳) هر چند دوره حکومت عمر بن عبدالعزیز بیش از دو سال نبوده است؛ اما در همین دوره کوتاه اقدامات بسیار شایسته و نیکویی توسط این خلیفه اموی صورت گرفت. براین اساس این پژوهش به دنبال بررسی اقدامات و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی عمر بن عبدالعزیز از دیدگاه مورخین اسلامی می‌باشد.

۱. خناصره «۵» [خ ص ر] شهرکی از کارگزاری حلب که برابر قنسرین در بیابان است. (حموی،

۱. اصلاحات اقتصادی

- قطع مقرری بنی مروان

در راستای ایجاد عدالت در امور مالی، عمر بن عبدالعزیز دستور داد تا مقرری که سال‌ها توسط خلفای پیشین به بنی مروان تعلق می‌گرفت، قطع شود که این اقدام باعث ناراحتی و شکایت این گروه را فراهم کرد. (سیوطی، ۱۴۰۶، ۲۶۹) و با این روش بسیاری از اقوام و خویشاوندان وی دریافتند که او در صرف بیت المال دقیق و سخت گیر بوده و چون اسلاف خود عمل نخواهد کرد و هدف وی در برقراری عدالت بر آنان گران آمد. همچنین، عمر با برگرداندن زیورآلات همسرش به بیت المال و کوتاه کردن دست والیان ستمگر، که بر مردم سخت می‌گرفتند و قطع مقرری بنی مروان نشان داد که در تحصیل عدالت جدی و مصمم است.

- لغو پرداخت هرگونه هدیه به خلیفه

نوروز، آغاز بهار و مهر آغاز پاییز توسط ایرانیان باستان جشن گرفته می‌شد و مردمان این سرزمین به شادی و خوشی مشغول می‌شدند. این جشن با هدایای زیاد و خوراکی‌های خوشمزه برای شاه برگزار می‌شد. (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۱، ۵۵۴) بزرگان هدایای قابل توجه و ارزشمندی را برای شاه می‌آوردند. حال آنکه با گذشت زمان و در دوره اسلامی، این آیین تبدیل به حکمی اجباری و سنگین از سوی خلفا و والیان آنها گشت؛ که با تمسک به آن مردم را تحت فشار مالی

قرار داده و حزانه سلطان را از این وجوهات پر کرده و آن را نوعی درآمد زایی تصور می کردند. (رضی، ۱۳۸۵، ۴۲)

این عایدات آنقدر بر خلفای اموی شیرین می آمد که حاضر به سرف نظر از آن نبودند. (ملایری، ۲۴۵) درآمد معاویه از این هدایا ده میلیون درهم در سال بوده است. (یعقوبی، ۱۴۵) این هدایا و عطایا به مرور زمان، خلفای اموی را حریص کرده و مبالغ آن را می افزودند. حجاج بن یوسف را در رأس کسانی آورده اند که این مقدار را برا ایرانیان تحمیل می کرده و در وصول آن به زور و خشونت متوسل می شده است. (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲، ۴۳۶) تا زمان عمر بن عبدالعزیز، این هدایا و عطایا بر خلیفه پابرجا بود و سالانه بر مقدار آن افزوده می گشت. با خلافت عمر بن عبدالعزیز و پرهیز وی از فشار بر مردم و عدالت محوری، این هدایا و دیگر مبالغ از جمله پول کاغذ، اجرت پیک و ... حذف شد. (طبری، ج ۹، ۳۹۷۱)

- اصلاح جزیه و خراج

جزیه یا مالیات سرانه یه استناد آیه « قاتلوت الذین لایومنون بالله و لایالیوم الاخر و لایحرمومن ما حرم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتو الکتاب حتی یعضواالجزیه عن ید و هم صاغرون»، (سوره توبه، آیه ۲۹) بر غیر مسلمانان دارای کتاب واجب گردید. کسانی که راضی به گرویدن به اسلام نشده و تمایلی به جنگ نیز نداشتند، در حقیقت جزیه مبلغی ست که حکومت اسلامی با دریافت آن موظف می شود که امنیت این گروه را عهده دار شود. (ابن سعد، ج ۱، پیشین،

۳۵۸) با روی کار آمدن دولت اموی، معاویه و خلفای بعد از او جزیه و خراج را تنها به دلیل جلب درآمد بیشتر و جبران کمبودهای مالی افزایش می دادند و در این اقدام عبدالملک، حکم شرعی قطع جزیه از مسلمان شدگان را به طور علنی نقض کرد و حجاج بن یوسف در رأس اجرایی شدن این اقدام از هیچ گونه ظلم و ستمی دریغ نکرد. بنا به حکم شریعت، اهل کتاب در صورت پذیرفتن دین اسلام، از پرداخت مالیات مربوط به غیر مسلمانان معاف می گشتند. (مروراید، ۱۴۱۰، ۱۸۵؛ اجتهادی، ۱۳۵-۱۳۴) در زمان عبدالملک و به دلیل گروش زمین به اسلام، حجاج مقرر کرد که از آن به بعد بر مسلمان شدگان نیز جزیه تعلق گیرد. (ابن خلدون، ۸۳) وی علاوه بر اجبار نو مسلمانان به پرداخت جزیه، در وصول آن نیز بر آنها ظلم و ستم می کرد و تأخیر در پرداخت آن مساوی با مجازات سنگین و بی رحمانه‌ای بود. (ابن اثیر، ۷۰؛ بیات، ۱۳۶۳، ۸۴)

در این میان یکی دیگر از انواع مالیات که سابقه‌ای طولانی در تاریخ داشته، خراج بوده است. این مالیات به عکس جزیه که با ورود اسلام نمود یافته بود، از کهن‌ترین انواع مالیات به حساب می آید. خراج را مالیاتی می‌دانند که بر زمین تعلق می‌گیرد و به عنوان اجرت زمیه پرداخت می‌شود. (ابویوسف، ۲۳) به گفته مورخین سابقه خراج در اسلام به دوران خلافت عمر بن خطاب می‌رسد و شاید بتوان دلیل آن را گستردگی فتوحات در زمان وی دانست. تا پیش از آن، چه در زمان پیامبر و چه در زمان ابوبکر، زمین‌های بدست آمده از طریق جنگ، که با نام مفتوح العنوه شناخته می‌شود، پس از برداشت خمس آن، بین جنگجویان تقسیم می‌گشت. (بلاذری، ۴۲)

با روی کار آمدن معاویه، اشرافی‌گری در جامعه نمود بیشتری یافت. چنانچه معاویه با خرید اراضی شام و همچنین زمین‌هایی که از پدرش به ارث برده بود به مالکی بزرگ تبدیل شده بود. وی برای محاسبه امور مالیاتی‌اش و کنترل درآمد اراضی موجود فردی به نام عبدالله بن دراج را برای امور خارج کوفه گماشت. (همان، ۴۲۷) وی در اقدام مهمی توانست باتلاق‌های بین بصره و کوفه را که باعث فرو روفتن زمین‌های زیادی درآب شده بود و عملاً بودن استفاده بود بار دیگر احیاء کند و به مایملک معاویه بیفزاید. (ابن خیاط، ۱۴۱۵، ۱۴۱؛ فیاض، ۱۳۷۸، ۱۵۴)

در این میان با آغاز خلافت عمر بن عبدالعزیز، شیوه درآمد دولت دچار تغییراتی گردید که تا حدی باعث کاهش منابع اقتصادی دولت شد، که با وجود خواست خلیفه مبنی بر پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر، بی‌اهمیت می‌نمود. یکی از اقداماتی که پس از گذشت سالها توسط عمر ملغی شد، حذف پرداخت مالیات (جزیه) از نو مسلمانان بود. (الغنیمی، ۱۴۱۴، ۱۵۳) این اقدام سبب گروش فوج عظیمی از مردم به دین مبین اسلام گردید به شکلی که والی خراسان طی نامه‌ای این اقدام را راهی برای فرار از مالیات عنوان کرد و خطر کاهش مالیات در آن منطقه را به عمر گوشزد کرد. وی پیشنهاد کرد که در جهت صدق اسلام ذمیان، از آنها معاینه‌ای به عمل آید و در صورت عدم ختنه مجبور به پرداخت مالیات شوند. این گفتار بر خلیفه ناصواب آمد و به او یادآور شد که ما برای هدایت مردم آمده‌ایم و جمع آوری مال و ثروت هدف او نخواهد بود. (طبری، ۳۹۶؛ فلوتن، ۱۳۹۰، ۸۶) همچنین خراج سنگینی که محمد بن یوسف بر مردم یمن

گذارده بود، برداشته شود و به دستور وی مبلغ آن تا عشر و نصف عشر کاهش دادند. وی به عاملش در مدینه اینگونه نوشت: «اگر از یمن یک مشت ذرت به من برسد برای من بهتر و گوارا تر از ابقاء این بدعت و تحمیل است». (ابن اثیر، ۱۳، ۲۷۰) همچنین عمر به عاملش در کوفه عبدالحمید بن عبدالرحمن بن زید بن خطاب نامه‌ای نوشت و در آن به مصائب و دشواری های وارد شده بر مردم این منطقه اشاره کرده و متذکر شد که خراج زمین خراب را از زمین آباد نگیرد و او را به رعایت انصاف در اخذ خراج توصیه کرد و اضافه کرد که از مسلمانان خراج نگیرد. (بلاذری، ۱۴۷-۱۴۸) عمر بن عبدالعزیز پس از یزید بن مهلب فردی به نام عدی بن ارطاه را بصره حکومت داد. عدی طی نامه‌ای به خلیفه متذکر شد که بدون اعمال خشونت و اهرم فشار، اخذ مالیات ممکن نخواهد بود و از خلیفه خواسته بود که همچون پیشینیان، با توسل به زور مالیات های دولتی را جمع آوری کند که این مطلب مورد قبول خلیفه واقع نگشت. عمر به والی خود این گونه نوشت:

«از تو بسیار تعجب می‌کند که برای شکنجه انسان از من اجازه می‌طلبی. مثل این که من برای تو سپری در مقابل عذاب خدا هستم. هرگاه نامه‌ام به دستت رسید، پس هر کس که خراجش را به میل و رغبت داد، بپذیر و اگر کسی خراجش را نداد و اظهار بی‌چیزی کرد او را قسم بده. به خدا قسم اگر آنها خدا را با معصیت هایشان ملاقات کنند برای من بهتر است از این که من خدا را ملاقات کنم در حالی که مردم را شکنجه کرده باشم». (ابن عبدالحکم، ۶۱؛ میرابراهیمی، ۱۳۸۹، ۴۶)

در این میان منطقه ایران و خراسان برای عمر با اهمیت و با ارزش بود؛ چنانکه مالیات زیادی را عاید دولت می‌کرد. عمر با اطلاع از نارضایتی مردم این دیار از جارج بن عبدالله، وی را عزل نموده و با مشورت فرد موثقی از همان دیار، عبدالرحمن بن قشیری را برای خراج این منطقه گماشت و تأکید کرد که در صورت تخطی وی نیز مردم مراتب نارضایتی خود را به اطلاع خلیفه برسانند. وی همچنین بر الغای جزیه و خراج از ذمه مسلمان شدگان و دریافت مالیات بدون اعمال خشونت تأکید می‌کرد. (طبری، ج ۹، ۳۹۶۲؛ ابن اثیر، ج ۱۳، ۲۵۴)

اهل ذمه از گروههای بودند که عمده فشار مالیاتی بر دوش آنان بود و خلفای اموی کسری خزانه خود را با افزایش مالیات‌های سنگین، جبران می‌کردند و در این راه از هیچ گونه ستمی کوتاهی نداشتند و این افزایش مالیاتی از زمان عبدالملک دو چندان گشته بود؛ چرا که به قانون الهی مبنی بر حذف جزیه از مسلمانان توجهی نمی‌شد و نو مسلمانان موظف به پرداخت آن بودند. بدین ترتیب فعالیت‌های عمر بن عبدالعزیز مبنی بر برگرداندن دین، با اوضاع اقتصادی حاکم سازگاری نداشت. (فلوتن، ۱۸۹)

این شیوه مدارا با اهل ذمه و تأکید بر اخذ مالیات‌ها به روش مسالمت‌آمیز و رعایت عدل و انصاف سبب گروش روز افزون مردم به دین اسلام بود که هدف عمر بن عبدالعزیز نیز در همین راستا قرار داشت. این استقبال فراگیر سبب شد از میزان مالیاتهای اسلامی که اهل ذمه مجبور به پرداخت آن بودند، کاسته شود و این مسئله باعث شد، حیان بن شریح والی مصر این اقدام ذمیان را به عمر اطلاع

دهد، ولی عمر راضی به تغییر شیوه خود و ادامه خراج گیری به روش پیشینیان نگشت و این گونه نوشت:

«خداوند متعال محمد(ص) را فراخوانده به اسلام، مبعوث فرموده نه جزیه گیرنده، اینک چون نامه‌ام به دستت رسید و زمین همچنان رو به اسلام می‌آورند، دیوان را برچین و نزد من بیار». (ابن سعد، ۳۸۴؛ ابراهیم حسن، ۲۱۹-۲۲۰)

۲. اصلاحات اجتماعی

با آغاز خلافت معاویه و شروع خلافت اموی گروه‌های مخالف امویان همواره خلافت آنان را تهدید می‌نمودند. و همواره به عنوان یکی از دغدغه‌های خلفا محسوب می‌گردید. اگرچه تا پیش از روی کار آمدن عمر بن عبدالعزیز، این اعتراضات به شدت سرکوب می‌شد، اما هزینه مالی و تلفات انسانی فراوانی را بر دوش حکومت می‌نهاد و در برخی موارد امکان پیشروی در سایر بلاد و توسعه فتوحات را از خلیفه می‌گرفت. عمر در برخورد با مخالفین، شیوه نوینی را در پیش گرفت که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

- کنترل خوارج

نام خوارج از سوی دشمنان این گروه اشاعه یافت و مشهورترین عنوان آنهاست. (محمود معروف، ۱۴۰۶، ۱۹۳) در سال ۳۷ه.ق دو سپاه که مشتمل بر مسلمانان بودند، روبرو هم صف آرایی نمودند. در یک سو امام علی (ع) و دیگر سو معاویه. با نیرنگ معاویه مبنی بر قرآن نیزه کردن، سپاه ساده انگار امام

علی(ع)، از ادامه جنگ سرباز زده و ادامه آن را جایز ندانستند و عاقبت امام علی(ع) را به قبول حکمیت واداشتند که نتیجه‌ای جزء فریب آنها نداشت و بدین شکل معاویه حق ولایت بر مسلمین را یافت. (فیاض، ۱۳۷۸، ۱۴۶)

پس از ماجرای حکمیت، این گروه اعتراض خود را با شعار «لاحکم الا الله» اعلام کرده و قبول ماجرا را اشتباهی از سوی امام علی(ع) عنوان کرده و حاضر به بازگشت به کوفه نگشتند. آنها به منطقه‌ای نزدیک کوفه به نام حروراء رفته و در آنجا تجمع کردند و به همین جهت آنها را «خوارج» نامیدند. (مسعودی، ۷۵۳؛ النوی، ۱۶۴؛ مشکور، ۱۳۶۸، ۱۵۲) این گروه امام علی(ع) را مرتکب گناه کبیره می‌دانستند و معاویه را نیز فردی فریبکار معرفی می‌کردند. (فضایی، ۱۳۸۹، ۷۷۶) اقدامات متهورانه و تند روی‌های این گروه، به نام دین تلقی می‌شد و ناامنی و هراس به وجود آمده از حضور آنان در دل مسلمانان، امام علی(ع) را بر آن داشت تا خطر این قوم به ظاهر مسلمان را از معاویه و یارانش جدی‌تر بداند و کمر به نابودی آنها ببندد و این اقدام با قتل فجیع عبدالله بن خباب و همسرش توسط خوارج عملی گشت. (سلام، ۲۲۸ - ۲۲۹؛ بیهقی، بی تا، ۱۸۵) در جنگ بین آنها که به «جنگ نهروان» شهرت یافت، امام علی(ع) و سپاهش تعداد زیادی از خوارج را به قتل رساندند، به شکلی که از خوارج بیش از ده تن باقی نماند و از سپاه امام علی(ع) ده تن به شهادت نرسید. (ابن قتیبه، ۱۷۶؛ دینوری، ۱۳۷۱، ۲۵۶) پس از جنگ نهروان این گروه مصمم به قتل معاویه، عمروعاص و امام علی(ع) شدند که در این برنامه تنها موفق به قتل خلیفه چهارم گشتند. (بلعمی، ۴۰۹) با خلافت معاویه، تهاجمات خوارج از دو ناحیه کوفه و بصره، به شکل

جدی ادامه یافت. در سال ۴۳ه.ق این گروه به رهبری مستورد بن علقمه در برابر معاویه صف آرای کردند. (یعقوبی، ج ۲، ۱۴۴؛ طبری، ج ۷، ۲۷۷۴)

این خوارج در زمان عبدالملک اموی نیز اقدام به درگیری و ایجاد ناامنی برای دستگاه خلافت نمودند. در پی حمله خوارج به رهبری نافع بن ارزق و پس از قتل وی در یکی از جنگها، ابن ماحوز رهبری خوارج را عهده دار شد. مهلب بن ابی صفره با تأیید ابن زبیر، بر آنها حمله برد و بر آنان غلبه کرد. (طبری، پیشین، ۳۲۶۰)

پس از پایان غائله ابن زبیر، عبدالملک برای دفع خوارج هیچ کس را مناسب‌تر از مهلب نیافت. هر چند از او به خاطر همکاری با ابن زبیر ناراحت بود، ولی وی را عقوبت نکرد. مهلب در نبردهایش با این گروه تندرو، با شجاعات جنگید. وی که از سوی خالد بن عبدالله بر حکومت بصره منصوب شده بود تا مدت‌ها در پی ازارقه بود و عاقبت توانست بر آنها فائق آمده و شکست‌شان دهد. (بلعمی، ۷۸۰)

دوران خلافت ولید بن عبدالملک و سلیمان بن عبدالملک بدون تصادم با خوارج به پایان رسید و تا سال ۱۰۰ه.ق، جنبشی از سوی آنان صورت نگرفت. در این سال گروهی گروهی از خوارج به رهبری شوذب یا بسطام اقدام به خروج علیه خلیفه (عمر بن عبدالعزیز) کرد. (طبری، ج ۹، ۳۹۵۴) خبر این ناآرامی‌ها از سوی والی کوفه عبدالحمید بن عبدالرحمان به عمر بن عبدالعزیز مکاتبه شد. عمر به والی خود دستور داد که سپاهی را برای مقابله با آنها آماده

سازد ولی تا خطایی از آنها سر نزده و جان مسلمین به خطر نیفتاده اقدامی صورت نگیرد. (ابن جوزی، ۵۳)

عمر در نامه خود به این گروه آنان را به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت کرد و از آنان خواست که تقوای الهی پیشه کنند. همچنین از آنان خواست از خونریزی دست بردارند و به اقامه نماز و امر به معروف و نهی از منکر عمل کنند. وی با انتقاد از عملکرد آنان در ریختن خون مسلمانان از آنان می خواهد تا از این اقدامات ناپسند دوری کنند و گرنه بر ریختن خون آنان درنگ نخواهد کرد. (العلی، ۲۰۰۰، ۱۸۴) عمر همچنین به همراه پیک حامل خبر، نامه‌ای را برای شوذب نگاشت که مضمون آن این گونه بود:

« به ما خبر داده‌اند که به خاطر خدا و پیامبرش خشمگین شده‌ای و خروج کرده‌ای، گمان بر این داری که تو بر خلافت اولی‌تر هستی، بیا مناظره کنیم تا ببینیم چه کسی بر حق است اگر ما بر حق بودیم تو در جماعات ما داخل شو و اگر حق با تو بود ما در کار تو بنگریم». (طبری، ج ۹، ۳۹۵۴-۳۹۵۵؛ ابن جوزی، ۵۴)

رهبر خوارج، دو نفر را به نمایندگی از سوی خود به سوی عمر بن عبدالعزیز روانه کرد تا نتیجه آن را به آگاهی وی برسانند. یکی از آنها فردی به نام عاصم بوده و دیگری را مردی از بنی یشکر معرفی کرده‌اند. عمر سخن خود را این گونه آغاز کرد: چرا علیه ما قیام کرده‌اید؟ یکی از آنان گفت ما منکر سیره پسندیده تو نیستیم، ولی از تو چیزی می‌خواهیم و آن اینکه با خاندان خود به مخالفت برخیزی و آنان را لعن و نفرین کنی! عمر سؤال آنان را با سؤال دیگری

این گونه پاسخ داد: به من بگوئید دین یکی است یا دو تا؟ گفتند: یکی. عمر نظر آنان را در مورد ابوبکر و عمر بن خطاب جویا شد. آنان این دو را برترین مردم دانستند، آن وقت عمر این گونه استدلال نمود: زمانی که عرب مرتد شده و از دین خدا روی گردانند، ابوبکر زنان آنان را به اسارت درآورد؛ حال آنکه پس از وی عمر بن خطاب آنان را آزاد کرد. آیا عمر از ابوبکر دوری جست؟ پاسخ آنان منفی بود. بار دیگر عمر سوال کرد: نظر شما درباره عبدالله بن وهب و قتل عبدالله بن خباب و همسرش چیست؟ آیا هیچ کدام از شما او و یارانش را لعنت کردیده‌اید؟ آنها گفتند: خیر. عمر گفت: پس چگونه از من می‌خواهید از خاندان خود تبری جویم و نفرینشان کنم؟! یکی از آن دو نفر گفت: به خدا سوگند تاکنون چنین صحبت‌هایی ندیده‌ام، گواهی می‌دهم تو بر حق هستی و من بر باطل، و دیگری نیز سخنان عمر را نیکو توصیف کرد. (یعقوبی، ۲۷۲؛ ابن قتیبه، ۳۲۶-۳۲۸)

یکی از آن دو نفر نزد عمر ماند و از عقیده خود دست کشید و دیگری به منظور انتقال سخنان رد و بدل شده از نزد خلیفه بازگشت و پس از پانزده روز از این ماجرا از دنیا رفت. (ابن اثیر، ج ۱۳، ۲۴۹) بنابراین می‌توان گفت عمر بن عبدالعزیز خلفای پیشین خود را هم ردیف فرعون و خوارج قرار می‌دهد و شاید بتوان گفت منظور وی این بوده که اگرچه آنان شایسته نبودند، ولی لایق لعن نیز نمی‌باشند و به این شکل از تبری و تأیید آنها رها شده بود. بدین ترتیب عمر با روشی مسالمت آمیز قبل از هرگونه تهاجمی که مطمئناً باعث از بین رفتن

مسلمانان می‌گشت، توانست این گروه تندرو و متعصب را ولو برای مدت کوتاهی آرام کند.

- تعامل مسالمت‌آمیز با شیعیان

با آنکه مخالفت شیعیان با غصب خلافت از دوران پس از رحلت پیامبر(ص) آغاز گشته بود، اما در جریان شهادت حسین بن علی(ع) این مخالفت‌ها از سوی این گروه رو به فزونی گذاشت. اگرچه در این اعتراضات ائمه اطهار به صورت مستقیم رهبری قیام‌ها را عهده دار نشدند ولی در کنار معترضان خلافت اموی حضور داشتند. دوران بنی‌امیه یکی از سخت‌ترین دوران شیعیان محسوب می‌گردد؛ چرا که با شایعات و بدگویی‌های دوران سفیانی، روزگار سختی بر طرفداران اهل بیت می‌گذشت. عمال و کارگزاران بنی‌امیه از هیچ ظلم و شکنجه‌ای در باب علویان فروگذار نمی‌کردند و قیام‌های آنان به شدت هرچه بیشتر سرکوب می‌گشت. این فشارها در دوره عبدالملک و کارگزار وی حجاج بن یوسف بیش از گذشتگان احساس شد. این اقدامات تا زمان سلیمان بن عبدالملک با شدت دنبال می‌شد. با روی کار آمدن سلیمان و کینه وی نسبت به حجاج و کارگزارانش تمامی آنها عزل شده یا زندانی گشتند، اما این روش نیز دلیل بر امنیت و آرامش شیعیان نبود.

با روی کار آمدن عمر بن عبدالعزیز و اقداماتی نظیر منع سب امام علی(ع)، رد فدک به آل فاطمه و همچنین پرداخت مقرری به بنی هاشم که سال‌ها توسط امویان قطع شده بود، شیعیان جایگاه بهتری یافتند. اگرچه این اقدامات در ظاهر

به احترام اهل بیت و برپایی عدالت صورت گرفته بود؛ اما بدان معنا نیست که عمر مورد تأیید ائمه باشد. در کتب عامه از امام باقر(ع) نقل است که نظر شما درباره این عبدالعزیز چیست؟ ایشان عمر را «نجیب بنی امیه» خواند. (الصفدی، ۱۴۲۰، ۳۱۳)

با این همه اگر چه وی در مقابل سایر امویان فردی عادل و با تقوا به شمار می-رود و اقدامات و اصلاحات ارزشمندی را ترتیب داده است، اما تکیه زدن بر جایگاهی که شیعه آن را متعلق به ائمه می‌داند، آن هم با پذیرفتن خلافت به شرط ولایتعهدی فردی از همین خاندان(یزید) او را از مسیر تأیید ائمه دور می-سازد. (هروی، ۱۲۹ - ۱۳۵)

- برخورد عادلانه با موالی

با ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان و بعثت پیامبر(ص)، ایشان از دعوت مردم به یکتاپرستی مسأله ارزشمندی انسان در محضر پروردگار را منوط به تقوا و ایمان الهی معرفی کرده و به رنگ پوست و نژاد و خون، عرب و عجم را رد کرده و مردم را نیز به این سیره رهنمون می‌سازند. (ابن قتیبه، ۴۲۳) ایشان بارها در سیره خود به مساوات مردم توجه کرده است. به طور مثال نزدیک بودن سلمان فارسی به پیامبر(ص) و تأکید بر ارزشهای وی تا جایی است که او را از اهل بیت خود معرفی کردند. (سیوطی، ۵۲)

در زمان عمر بن خطاب و فتوحات وسیعی که در این دوره انجام شد، تعداد زیادی از ایرانیان و غیر ایرانیان به اسارت درآمدند که می‌بایست در حمایت فرد

یا قبیله‌ای قرار می‌گرفتند و این افراد را «موالی» می‌نامیدند که عمدتاً امور سنگین و طاقت فرسا به آنها واگذار می‌شد. علیرغم تأکید عمر بر اجرای عدالت و برپایی قسط، این گروه همچنان مورد ظلم و ستم قرار می‌گرفتند؛ چرا که عرب همیشه نژاد و خون خود را برتر از سایر اقوام می‌دانست و حتی با وجود تأکید قرآن و پیامبر بر عدم تبعیض انسانها این رویه در زمان خلیفه دوم مسلمین که از صحابه پیامبر (ص) محسوب می‌گشت، ادامه داشت. عمر ازدواج عرب با قبیله قریش و ازدواج عرب با عجم را ممنوع کرده بود. همچنین معتقد بود که عرب از عجم ارث می‌برد و اما برعکس این قضیه قابل قبول نبود. (امینی، بی تا، ۱۸۷-۱۸۶)

در زمان عثمان این رویه همچنان ادامه داشت. اما این روش در بین ائمه به کلی مطرود بود و ایشان همچنان بر تساوی حقوق افراد و درجه برتری آنها بر اساس میزان تقوا تأکید داشتند. به همین دلیل گروه زیادی از موالی برای نزدیک شده به اهل بیت و خاندان پیامبر (ص) رغبت بیشتری داشتند و در مقابل اجحاف امویان با گروههای مخالف آنان هم داستان می‌گشتند. (هاوتینگ، ۱۳۸۸، ۹۴-۹۹) به طور مثال در قیام خوارج که در زمان معاویه به وقوع پیوست به جماعت خوارج ملحق شدند و پس از آن به ترتیب در شورش مختار و ابن اشعث در کنار مخالفان قرار گرفتند. (یعقوبی، ۱۱۱) ظلم و ستم در دوران عبدالملک و پسرانش نیز ادامه داشت و شدت عمل بر موالی زیاد بود. عده‌ای از آنان با آگاهی از سیره پیامبر (ص) و شعار اسلام مبنی بر عدالت و برابری به دین گرویده بودند اما حتی از حقوق اولیه اجتماعی نیز محروم می‌گشتند و با آنان با حقارت رفتار می‌شد.

عاقبت در زمان عمر بن عبدالعزیز، موالی و اهل ذمه شرایط بهتری یافتند. عمر با اقدامات اصلاحی خود به بهبود اوضاع این گروه‌ها کمک کرد. به طور مثال طی نامه‌ای خبر به عمر رسید که تعداد زیادی از موالی و تعدادی از اهل ذمه که اسلام آورده‌اند، بدون دریافت مخارج و مقرری به جنگ فرستاده می‌شوند و همچنین از تازه مسلمانان نیز جزیه دریافت می‌گردد که باعث ناراحتی عمر شد و دستور داد تا والی مربوطه عزل شده و جزیه از تازه مسلمانان حذف شود. (طبری، ج ۹، ۳۹۵۹-۳۹۶۱)

با خلافت عمر بن عبدالعزیز، روال حاکم بر خلافت امویان تغییر یافت. برتری-های نژادی، ظلم و ستم و تبعیض جای خود را به عدالت، سنت پیامبر و احکام الهی داد. حفظ فتوحات گذشته بر گسترش آنان اولویت یافت. نظارت بر عملکرد والیان در مناطق و تذکر با مجازات آنها در صورت اهمال از برنامه‌های عمر بود. اصلاح امور مالیاتی و توجه به اقلیتهای مذهبی باعث شد، گروه به دین اسلام افزایش یابد. عمر بن عبدالعزیز با مدارا و تساهل با گروههای مختلف فضای آرام داخلی و کم تنش را در دوران کوتاه خلافت خود تجربه نمود.

- برخورد عادلانه با همه مردم

عمر بن عبدالعزیز در دوره کوتاه مدت خلافت خویش تلاش کرد، رفتاری عادلانه و شایسته با مردم داشته باشد. او از کارهای ناشایست خاندان خود که آنها را «مظالم» می‌نامید، جلوگیری کرد. (یعقوبی، پیشین، ج ۲، ۲۶۸؛ ابن سعد، پیشین، ج ۶، ۳۱) و در نامه‌ای که به عاملان خویش نوشت، دستور داد با مردم به

نیکی رفتار شود. (طبری، پیشین، ج ۹، ۳۷۶۸) او از هنگامی که به خلافت رسید تا روزی که در گذشت همواره به رد کردن اموالی که با ستم از مردم گرفته شده بود، اهتمام می ورزید. (ابن سعد، پیشین، ج ۶، ۳۲) این کار را از خود شروع کرد و با دقت با بررسی زمین و کالاهایی که در اختیار خود داشت، پرداخت و خود را از همه آنها کنار کشید. و به نقلی همه آنها را فروخت و پول آن را که بیست هزار دینار شد وقف راه خیر کرد. (ابن سعد، پیشین، ج ۶، ۳۲-۳۵؛ سیوطی، ۱۳۸۳، ۲۳۲) عمر در نامه‌ای که به عامل خود در کوفه نوشت، دستور داد با مردم به عدالت و نیکویی رفتار شود. در این نامه آمده است:

« از بنده خدا عمر، امیر مؤمنان به عبدالحمید. سلام بر تو باد، اما بعد، مردم کوفه در مورد احکام خدا بلیه و سختی و ستم دیده‌اند و عاملان بد، روش‌های زشتی میان آنها پدید آورده‌اند. قوام دین عدالت است و رفتار نیکو، خراب را با آباد همانند مگیر و آباد را با خراب. خراب را بنگر به اصلاح آن پرداز تا آباد شود. از آباد جز خراج مگیر، آن هم با ملایمت و رعایت صاحبان زمین، ... هر کس از مردم آن سرزمین که مسلمان شود سرانه بر او نیست، در این مورد دستور مرا رعایت کن که من اختیاری را که خدا به من داده به تو داده‌ام. بی اطلاع من در کار بریدن و آویختن شتاب مکن تا به من رجوع کنی. بنگر، از زن و فرزند هر که خواهد حج به جا آورد، یکصد دینار به او بده که با آن حج کند و السلام.»

بلاذری، ۱۴۱۷، ۱۴۷؛ طبری، پیشین، ج ۹، ۳۹۷۱)

نامه فوق نشان می دهد که حکام بنی امیه تحت عناوین مختلفی به غارت مردم می پرداختند و حتی از آیینهای محلی زردشتیان، که جشن نوروز و مهرگان بود، سوء استفاده می کردند و از آنها هدایایی در این روزها طلب می کردند.

نتیجه گیری

دوران عمر بن عبدالعزیز در حکومت امویان دوران انتقال به حساب می آمد، چنانچه در این دوره عمر توانست به الگوی سیاسی که از دوران جوانی ذهن او را مشغول کرده بود، تحقق بخشد. او به اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی پرداخت و خواستار پیوند با علوی ها که دشمنان بنی امیه بودند، شد؛ از سنگینی جزیه تحمیلی بر مسیحیان کاست و با وضع قانونی که گروندگان به اسلام را از پرداخت جزیه معاف می کرد، بین عرب و موالی آشتی برقرار نمود؛ احساسات مردم سرزمین های فتح شده را متوجه خود ساخت و کسانی را که هنوز اسلام را نپذیرفته بودند، بر گرویدن به اسلام مشتاف کرد.

بنابراین برای مورخان که با خلفای اموی سر و کار دارند، شخصیت عمر بن عبدالعزیز که از سال ۹۹ تا ۱۰۱ هجری خلافت کرد، برجسته می نماید. زیرا در مقایسه با آنها و البته نه دیگران، او از ویژگیهایی برخوردار بود. چنانچه عده ای از مورخان نخستین اسلامی بنا بر اقدامات اقتصادی و اجتماعی وی را به عنوان پنجمین خلیفه از خلفای راشدین می شمرند. او زمانی که در مدینه حاکم بود، با علمای حدیث و فقه حشر و نشری داشته و لذا خود نیز عالم به حدیث و فقه بوده است. برای شناخت این خلیفه و سیاستی که او در جامعه اسلامی در پیش

گرفت- صرف نظر از اینکه آیا در کردار خویش انگیزه سیاسی داشته یا دینی- می‌توان به یک نکته مهم توجه داشت و آن اینکه عمر بن عبدالعزیز کوشید تا وضع متعادل‌تری در جامعه ایجاد کرده و حکومت خویش را نه بر پایه فشار و استبداد، بلکه بر اساس این تعادل قرار دهد. سمت اصلی این تعادل توجه داشتن به ارزشهای مقبول در جامعه اسلامی است. بنابراین با مطالعه سیاست خلفای قبل از عمر، به این نتیجه می‌رسیم که در زمان به خلافت رسیدن عمر، پایه‌های خلافت اموی متزلزل شده و به سوی انقراض و نابودی می‌رفت. لذا به احتمال زیاد عمر بن عبدالعزیز، با توجه به این موضوع، به این نتیجه رسیده بود که تنها یک اصلاحات اقتصادی و اجتماعی اساسی است که می‌تواند اوضاع را به نفع امویان تثبیت کند، لذا کوشید با انجام اصلاحات اقتصادی و اجتماعی وضع متعادل‌تری در جامعه ایجاد کند و حکومت خویش را نه بر پایه فشار و استبداد، بلکه بر اساس تعادلی که سمت اصلی آن توجه داشتن به ارزشهای مقبول در جامعه اسلامی و رعایت احکام و سنن دینی بود، قرار دهد.

منابع

- ابراهیم حسن، حسن، تاریخ عمر بن العاص، قاهره، مکتبه مدبولی، ۱۹۹۶م.
- ابن اثیر، عزالدین بن محمد، الکامل فی التاریخ، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱
- ابن اعثم کوفی، الفتوح، به کوشش محمد بن احمد مستوفی، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، سیره و مناقب عمر بن عبدالعزیز الخلیفه الزاهد، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۹۸۴.
- _____، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالکتب و العلمیه، ۱۴۱۲ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ابن خیاط، ابوعمرو خلیفه، تاریخ خلیفه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- ابن سعد، محمد، الطبقات کبری، بیروت، دارصادر، بی تا.
- ابن عبدالحکم، عبدالله بن عبدالحکم، الخلیفه العادل عمر بن عبدالعزیز خامس الخلفاء الراشدين؛ پژوهش عبید، احمد، تصحیح: عوض، احمد عبدالنواب، بی-جا، دارالفضیله، چاپ اول، ۱۹۹۴.
- _____، سیره عمر بن عبدالعزیز، بیروت، عالم الکتاب، ۱۴۰۴ق.

_____ «سیره عمر بن عبدالعزیز علی مارواه الامام

مالک بن انس و اصحابه»، انتشارات دارالفکر الحدیث، بیروت، ۱۹۸۷.

ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، المعارف، قاهره، الهیئه المصریه العامه للکتاب،
۱۹۹۲ م.

_____ امامت و سیاست، مترجم ناصر طباطبایی، تهران،

ققنوس، ۱۳۸۰.

ابن کثیر، ابوالفداء، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.

ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیه الاولیاء، مصر، مکتبه الحانجی، ۱۳۵۴ ق.

ابویوسف، الخراج، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۹۹ ق.

اجتهادی، ایوالقاسم، بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوره
امویان، تهران، سروش، ۱۳۶۳.

احمد بن عبدالوهاب نویری، نهائیه الارب فی فنون الادب، مصر، وزارت ارشاد
مصر، بی تا.

امینی، عبدالحسین، الغدیر، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۹۷ ق.

انصاری دمشقی، شمس الدین محمد، نخبه الدهر فی عجائب البرو البحر، تهران،
اساطیر، ۱۳۸۲.

بحرانی، هاشم، مدینه المهاجر، به کوشش عبادالله طهرانی، قم، المعارف
الاسلامیه، ۱۴۱۵ ق.

بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، به کوشش سهیل زکار، بیروت،
دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.

- _____، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران، نقره، ۱۳۳۷.
- بلعمی، ابوعلی، تاریخنامه بلعمی، به کوشش محمد روشن، تهران، البرز، ۱۳۷۳.
- بیات، عزیز الله، از عرب تا دیالمه، تهرانف گنجینه، ۱۳۶۳.
- بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، بی جا، دارالفکر، بی تا.
- جوهری، حسین، صغیر شجر طوبی یا عمر بن عبدالعزیز و نوادر حالات امر، تهران، نشر جمهوری، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ذهبی، تاریخ اسلام، تحقیق عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ق.
- دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، چاپ اول، قم، منشورات الرضی، ۱۴۰۹ق.
- _____، سیر اعلام النبلا، بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۱۳ق.
- السمعانی، عبدالکریم بن محمد، الانساب، حیدرآباد، دایره المعارف العثمانیه، ۱۳۸۲.
- السیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
- _____، تاریخ الخلفاء، بیروت، دارالعلم، ۱۴۰۶ق.
- الصفدی، صلاح الدین خلیل، الوافی بالوفیات، بیروت، داراحیاء، ۱۴۲۰ق.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵.
- طقوش، محمد سهیل، دولت امویان، مترجم حجت الله جودکی، قم، حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶.

عبدالستار، عمر بن عبدالعزیز خامس الخلفا الراشدین، بیروت، دارالعلم، دمشق، چاپ اول، ۱۹۹۲م.

العسگری، مرتضی، معالم المدرستین، بیروت، موسسه النعمان، ۱۴۱۰ق.

العلی، صالح احمد، عمر بن عبدالعزیز، لبنان، شرکه المطبوعات، ۲۰۰۰.

فلوتن، فان، استیلای شیعه و مهدویت در عهد بنی امیه، ترجمه پرویز سپیتما، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۹۰.

فیاض، علی اکبر، تاریخ اسلام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.

مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ترجمه ابوالاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

نادریان فر، شیرعلی، شخصیت عمر بن عبدالعزیز، نشریه رشد آموزش تاریخ، ش ۱۷، ۱۳۸۳.

مغنیه، محمد جواد، شیعه و زمامداران خوسر تاریخ، بی جا، مرکز نشر معارف اسلام، بی تا.

میرابراهیمی، علی، خراج در اسلام، رشت، دانشگاه آزاد واحد رشت، ۱۳۸۹.

مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ترجمه شفیع کدکنی، تهران، آگه، ۱۳۷۴.

نویری، احمدبن عبدالوهاب، نهاییه الارب فی فنون الادب، مصر، وزارت ارشاد، بی تا.

هروی، جواد، «عصر خلافت عمر بن عبدالعزیز و نحوه برخورد او با علویان» کیهان اندیشه، ش ۶۱، ۱۳۷۴.

هاوتینگ، جرالده، امویان نخستین دودمان حکومت گر در اسلام، ترجمه عسیبی
عبدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۸.
یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت، دارصادر، بی تا.

